

## فهرست

صفحه	عنوان
	مقدمه‌ی مترجم
	اگر این کتاب به نام قرآن پیش از زبان فارسی ترجمه شده بود شاید میراث عظیم الهی صبری برای ایران و جهان گسترده‌تری به یادماندنی داشته
	کتاب در ۱۹۱۱ به ۳۰۰۰ صفحه در ۱۰ جلد به زبان فارسی و باستان‌شناسی و تاریخ
هفت	مقدمه‌ی مترجم
نه	مقدمه‌ی مؤلف
۱	فصل اول: دوره‌ی پیش از تاریخ (قبل از اختراع خط)
۱۸۳	فصل دوم: سینه‌دم تاریخ
۲۲۷	فصل سوم: دوره‌ی هخامنشیان
۲۸۱	فصل چهارم: دوره‌ی اشکانیان و ساسانیان
۳۴۵	یادداشت‌ها
۳۴۵	فهرست اختصاری [منابع]
۳۴۵	فصل اول
۳۵۵	فصل دوم
۳۵۸	فصل سوم
۳۵۹	فصل چهارم
۳۶۱	نام جاها
۳۶۵	نام اشخاص
۳۶۷	نمایه

## مقدمه‌ی مترجم

اگر این کتاب نیم قرن پیش به زبان فارسی ترجمه شده بود شاید میراث عظیم اشیای هنری این سرزمین با چنین گستردگی‌یی به یغما نمی‌رفت.

کتاب در ۱۹۴۱ م، یعنی در بجهوحه‌ی جنگ جهانی دوم که مسائل تاریخی و باستان‌شناختی اولویت نداشت، چاپ و انتشار یافت. همین نکته می‌تواند بیانگر اهمیت فوق‌العاده‌ی آن باشد، زیرا جامع‌ترین منبع و راهنما درباره‌ی تاریخ و فرهنگ و هنر پیش از تاریخ بومیان سرزمینی است که بعدها فلات ایران نام گرفت. این گفته به این معنا نیست که آنچه مؤلف دانشمند کتاب حدس زده و فرض کرده درست و بی‌نقص است؛ از جمله، رأی او در فصل سوم درباره‌ی تصویر اهورمزدا بر بالای نمای آرامگاه‌های شاهان هخامنشی در نقش رستم و تخت جمشید. ایرانیان باستان هیچ‌گاه برای اهورمزدا و امشاسپندان و دیگر فرشتگان شکل و تصویر قابل نبودند.

مترجم به هنگام نقل مفاهیم مورد نظر مؤلف سعی کرد تا سرحد امکان رعایت امانت را بنماید، اما یکی دو جا ناچار شد جمله‌یی را حذف کند؛ برای مثال، جایی که مؤلف درباره‌ی سوابق تاریخی یکی از امکنه‌ی نسبتاً مهم مذهبی حدس‌هایی زده بود، یا آنجا که مؤلف اختلاف سلیقه‌ی خود با دیگر مستشرقان آن روزگار را یاد کرده بود و همچنین، مطالبی که اکنون دیگر کهنه شده‌اند.

مترجم خود را مرهون آقایان پرویز مرزبان و حبیب معروف و نیز انتشارات سروش می‌داند که «فرهنگ هنرهای تجسمی» را تألیف و انتشار داده‌اند. بی‌کمک این فرهنگ، مترجم نمی‌توانست حتی به طور ناقص از عهده‌ی این ترجمه برآید.

همچنین مترجم از مسئولان دانشگاه شهید باهنر کرمان که انگیزه‌ی ترجمه‌ی کتاب را فراهم آوردند و متصدیان پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی که ویرایش، صفحه‌آرایی، چاپ و نشر کتاب را بر عهده گرفتند، تشکر می‌نماید.

## مقدمه‌ی مؤلف

این کتاب روایتی است اصلاح‌شده و اندکی مفصل‌تر از هشت خطابه درباره‌ی تاریخچه‌ی باستان‌شناسی ایران که در پاییز ۱۹۳۴ م، در شهر بوستون امریکا ایراد شد. دو خطابه‌ی نخستین به دوره‌ی پیش از تاریخ ایران اختصاص داشت؛ یعنی درباره‌ی عصرهای نوسنگی، مس و مفرغ در فلات ایران بود. خطابه‌ی سوم، شرحی بود درباره‌ی دوره‌ی انتقالی پس از مهاجرت اقوام آریایی به فلات ایران. موضوع خطابه‌های چهارم و پنجم، معماری و مجسمه‌سازی در روزگار شاهنشاهی هخامنشیان بود. در خطابه‌ی ششم، دوره‌ی یونانی‌مآبی و هلنیسم در عصر سلوکیان و اشکانیان مورد بحث بود. دو خطابه‌ی آخر نیز در بیان شکوفایی پربرکت هنر ایرانی، مخصوصاً مجسمه‌سازی، در دوره‌ی ساسانیان بود.

روشن است نحوه‌ی تدوین مطالب در هنگام تألیف، با آنچه در سخنرانی‌ها ایراد می‌شود تفاوت‌هایی لازم و آشکار دارد. افزون بر این، انتشار نتایج کاوش‌های اخیر این امکان را فراهم آورد تا فرضیه‌ها و نظریات پیشنهادشده به نحوی شفاف‌تر و گسترده‌تر عرضه شود. این گسترده‌گی و شفافیت در مورد دو خطابه‌ی مربوط به دوره‌ی پیش از تاریخ ایران بیش‌تر از دیگر قسمت‌ها لازم و واجب آمده بود. بنابراین، مؤلف ناگزیر شد تا به گونه‌ی قابل ملاحظه بر وسعت و ژرفای مطالب مورد بحث در این دو خطابه بیفزاید و نکات و موضوع‌های نوینی را ارائه دهد، به خصوص که محدودیت وقت سخنرانی‌ها فقط بحث مقدماتی را اجازه داده بود.

انتشار این اثر با کمک مالی مؤسسه‌ی کارنگی نیویورک ممکن گردید. عکس‌ها، آبرنگ‌ها و طرح‌هایی که در لوحه‌های کتاب آمده است، با یکی دو استثنا، برای اولین بار منتشر می‌شود و عمدتاً ماحصل دسترنج خود مؤلف است. نسخه‌های اصلی الواح ۱ الف، ۲ الف، ۳ الف، ۶، ۷، ۱۳، ۴۶، ۴۷ ب، ۵۲، ۶۰، ۶۱، ۶۳ ب، ۷۲ الف، ۷۳ ب، ۷۵-۸۶ را آقای دبلیو. وی. بوسه<sup>۱</sup> و طرح‌های الواح ۴۸ و ۵۸ را آقای اف. کرفتر<sup>۲</sup> و الواح ۵۰ و ۵۱ را مرحوم کی. برگنر<sup>۳</sup>، در همان دوره‌ی که از سوی مؤسسه‌ی شرقی دانشگاه شیکاگو کاوش‌های تخت جمشید را سرپرستی می‌کردم، تهیه کردند. شکل‌ها، تصاویر و طرح‌هایی که در اینجا

1. W. V. Busse

2. F. Krefter

3. K. Bergner

منتشر می شوند نمونه‌هایی از عکس‌ها و تصاویری هستند که روزی باید تمام و کمال منتشر شوند. با آنکه بعضی از طرح‌ها و شکل‌های آمده در متن به گونه‌ی کاملاً ابتدایی و شتابزده ترسیم شده‌اند، چاپ آنها برای روشن شدن مطالب و نکات مورد بحث واجب بود. شکل‌هایی که در دسترس همگان نبوده و در اینجا به چاپ رسیده است، برای کمک به درک خواننده انتشار می‌یابند. چاپ این شکل‌ها از ضرورت چاپ و انتشار شکل و تصویر اصلی این اشیا نمی‌کاهد.

سقاچه رحمتی

سقاچه رحمتی در شهر تبریز در زمان سلطنت شاه عباس اول در سال ۱۰۰۰ هجری قمری ساخته شد. این سقاچه در زمان شاه عباس اول در تبریز ساخته شد و در زمان شاه عباس اول در تبریز ساخته شد. این سقاچه در زمان شاه عباس اول در تبریز ساخته شد و در زمان شاه عباس اول در تبریز ساخته شد.

سقاچه رحمتی در شهر تبریز در زمان سلطنت شاه عباس اول در سال ۱۰۰۰ هجری قمری ساخته شد. این سقاچه در زمان شاه عباس اول در تبریز ساخته شد و در زمان شاه عباس اول در تبریز ساخته شد. این سقاچه در زمان شاه عباس اول در تبریز ساخته شد و در زمان شاه عباس اول در تبریز ساخته شد.

سقاچه رحمتی در شهر تبریز در زمان سلطنت شاه عباس اول در سال ۱۰۰۰ هجری قمری ساخته شد. این سقاچه در زمان شاه عباس اول در تبریز ساخته شد و در زمان شاه عباس اول در تبریز ساخته شد. این سقاچه در زمان شاه عباس اول در تبریز ساخته شد و در زمان شاه عباس اول در تبریز ساخته شد.



## فصل اول

### دوره‌ی پیش از تاریخ (قبل از اختراع خط)

کاوش‌های باستان‌شناختی در شوش در دهه‌ی اول سده‌ی بیستم میلادی و کشف بقایای کهن‌ترین تمدن‌های بشری در ایلام، توسط هیأت باستان‌شناسان فرانسوی اعزامی به ایران، اسباب شگفتی همه‌ی پژوهشگرانی را فراهم آورد که در زمینه‌ی تاریخ شرق باستان کار می‌کردند. از هیچ سرزمین باستانی دیگری؛ نه مصر، نه بابلستان و بین‌النهرین و نه آناتولی، آثار هنرمندانه و باارزشی چون سفالینه‌های منقوش شوش به دست نیامده بود. درباره‌ی این سفال و مراحل گوناگون<sup>(۱)</sup> پیدایش و تحول آن تا به حال تألیفات بسیاری نشر یافته است، اما هنوز راهی بس طولانی را باید پیمود تا بتوان به حل مسائل عمده‌ی مربوط به سفالینه‌های باستانی شوش نایل آمد.

در ۱۹۱۱ م، یعنی چند سال پس از اکتشاف فرانسویان، نویسنده‌ی این سطور توفیق یافت در سامرا، واقع در شمال بغداد، گورستانی را نبش کند که به لحاظ زیبایی سفالینه‌های منقوش آن حایز اهمیت بود. در آن روزها، جدا افتاده بودن این گورستان معمای عجیبی می‌نمود. اما اکنون می‌دانیم که سفال‌های به دست آمده از شوش به سپیده‌دم دوره‌ی مس متعلق است، ولی سفال‌های پیداشده در سامرا از قدمت بیش‌تری برخوردار است و به روزهای پایانی عصر حجر تعلق دارد.<sup>(۲)</sup>

اصطلاح‌های «عصر حجر»، «عصر نوسنگی»، «عصر مفرغ» و جز آن کاربردهای کاملاً متفاوتی دارند. اصطلاح «عصر حجر» یا «عصر نوسنگی» ابهامی ندارد. مراد از آن نبودن هرگونه فلز به جز طلا در آن دوره است. اصطلاح «عصر مفرغ» هنوز دقیق و مشخص نیست و تلویحاً از تولید آلیاژی با نیت بهبودی بخشیدن به کیفیات و خواص فلز مس حکایت می‌کند. پی بردن به این معنا، حتی با کمک تجزیه و تحلیل شیمیایی، دشوار است. اما از همین آزمایش‌های اندک که تا به حال انجام شده است می‌توان یقین داشت که اکتشاف «مفرغ» با پیدایش خط، در حدود هزاره‌ی سوم پیش از میلاد، همزمان بوده است. پس آغاز عصر

مفرغ در آسیای غربی همزمان است با صفحه‌ی اول تاریخ، یعنی با کهن‌ترین اسناد مکتوبی که تا به حال خوانده و توالی زمانی داده شده‌اند. بر این زمینه، نویسنده‌ی این سطور نخستین دوره‌ی تاریخی سومر را - که در اصطلاح «دوره‌ی سلسله‌های اولیه» می‌خوانند - «اوایل عصر مفرغ» می‌داند. اما اکثریت قریب به اتفاق پژوهشگران، به این علت که هنوز در جوامع آن زمان رواج مس بر رواج مفرغ غلبه داشت، آن را جزو عصر مس به‌شمار می‌آورند. وضعیتی همانند آنچه درست بلافاصله پس از پایان گرفتن «عصر نوسنگی» رخ داده بود. در آن روزها نیز مس پیدا شده بود و مردم آن را می‌شناختند؛ اما چون بسیار کمیاب و گرانبها بود، برای ساختن انواع ابزار و آلات بیش‌تر از سنگ، گل رس و استخوان یا مواد همانند استفاده می‌کردند. شاید تمایزگذاردن بین دوره‌ی آغازین عصر مس با نام «کلکولیتیک»<sup>۱</sup> و دوره‌ی پایانی آن به عنوان «عصر مس»، با آگاهی‌هایی که اکنون داریم، دشوار باشد؛ اما این کار اقدامی سودمند خواهد بود. در حال حاضر، اصطلاحات «کلکولیتیک» و «عصر مس» هنوز هم، کم یا بیش، مترادف دانسته می‌شوند.

در سال‌های پیش از جنگ جهانی اول (۱۹۱۱-۱۹۱۳ م)، بارون فون اوپنهایم<sup>۲</sup> در تل حلف، تپه‌یی واقع در شمال بین‌النهرین، انبوهی از اشیای متعلق به دوره‌های پیش از تاریخ را از زیر خاک به‌در آورد. یافتن ظروف ساخت سامرا در تپه حلف و پیدا شدن ظروف تل حلف در میان آنچه از سامرا به‌دست آمده بود وجود ارتباطی مستقیم میان این دو جامعه را ثابت کرد. چندی بعد، آثار همانندی نیز - با کیفیت هنری ضعیف‌تر - از «موسیان» در شمال شوش و جنوب لرستان، و از «ریشهر» در نزدیکی بوشهر، کنار سواحل خلیج فارس، به‌دست آمد. ظاهراً سفالینه‌ی موسیان به دوره‌ی میانی شوش یک و شوش دو بازمی‌گردد و سفالینه‌ی ریشهر از آن هم قدمت بیش‌تری دارد.

در این هنگام، هنوز آثار مشابهی از بابلستان به‌دست نیامده و فلات ایران نیز از نظر باستان‌شناسی بکر و دست‌نخورده بود. قراین و امارات حکایت از آن می‌کرد که در گذشته‌یی بسیار دور و به کلی از خاطره‌هارفته، تمدنی در برابر تمدن بابلی وجود داشته که به رغم تفاوت‌های محلی، یکدست و یکتا بوده و سرزمین‌های کوهستانی واقع در شرق و شمال بین‌النهرین را فرا می‌گرفته است.

اکتشافات باستان‌شناختی بعدی در رشته‌ی طولی از چینه‌های پیش از تاریخ، نهفته در دل خاکریزهای اصلی سومر، موجبات اصلاح و تحول این نظریه را فراهم آورد. در سومر نیز در تمام طول هزاره‌ی پیش از آغاز تاریخ، در حدود ۳۰۰۰ ق م، تمدنی وجود داشته که سفالینه‌های نقاشی‌شده یکی از خصوصیات مراحل آغازین و پایانی تحول آن بوده است. در اینجا چون با «پیش از تاریخ مطلق»<sup>(۳)</sup>، یعنی دوره‌ی سر و کار داریم که برای آن هرگز تاریخگذاری دقیقی وجود نداشته است و نخواهد داشت، مناسب این است که مراحل مختلف تمدن پیش از تاریخ را به نام محل‌هایی بنامیم که به بهترین وجه نمایانگر آن تمدن کهن

1. Chalcolithic (early copper age)

2. Baron von Oppenheim



هستند. پس مرحله‌ی درست پیش از سپیده‌دم تاریخ - یعنی مرحله‌ی که چه بسا به‌زودی جزو تاریخ محسوب شود - را عصر جم‌دت نصر<sup>۱</sup> می‌نامیم که نشانه‌ی دوره‌ی پایانی عصر مس بوده و سفالینه‌های منقوش آن گاهی تک‌رنگ و زمانی دو‌رنگ است. این دوره را می‌توان دست‌کم به دو مرحله‌ی جم‌دت نصر اولیه و جم‌دت نصر اخیر تقسیم کرد. پیش از آن، دوره‌ی است شامل چینه‌های فراوان‌تر و بنابراین، طولانی‌تر که سفالینه‌های آن ساده و غیرمنقوش است. این دوره را عصر اوروک می‌نامند، زیرا نخستین و بهترین نمونه‌های سفالینه‌ی آن در اوروک - ورکه<sup>۲</sup> دیده شد. عصر اوروک دوره‌ی میانی عصر مس است. در دوره‌ی پیش از آن، باز هم نوعی سفالینه‌ی منقوش با سبکی ساده رواج داشت. این دوره را باید دوره‌ی «آغازین عصر مس یا کلکولیتیک» بنامیم. به این دوره «عبید» نام داده‌اند که اسم محلی در جنوب «اور» است. در مورد اینکه آغاز دوره‌ی عبید در عصر حجر یا بلافاصله پس از پایان عصر حجر واقعی بوده بین پژوهشگران مناقشه است. از سومر هنوز آثار کهن‌تری کشف نشده است. دلایلی قوی حاکی از آن است که پیدا نشدن آثار عصر حجر نه از روی تصادف و اتفاق، بلکه بدین سبب بوده است که آن سرزمین پیش از آغاز عصر مس، مسکن و مأوای دایم آدمی نبوده است.

مطالعات بعدی نشان داد که شوش نیز همین وضع را داشته است. گواه شباهت شوش و سومر، علاوه بر وجود لایه‌ی وسیعی از سفالینه‌ی غیرمنقوش که مرحله‌ی شوش دورا از مرحله‌ی شوش یک جدا می‌سازد، شباهت بسیار نزدیک سفالینه‌ی غیرمنقوش شوش با سفالینه‌های غیرمنقوش اوروک است که می‌توان آن دو را با هم در یک گروه طبقه‌بندی کرد. بنابراین، می‌توان مرحله‌ی شوش یک را با مرحله‌ی عبید سومر، و مرحله‌ی شوش دو را با مرحله‌ی جم‌دت نصر مطابق دانست. به عبارت دیگر، مرحله‌ی شوش یک با آغاز عصر مس و مرحله‌ی شوش دو با پایان عصر مس تطبیق می‌یابد.

از این شواهد می‌توان استنباط کرد که در روزگارهای پیش از تاریخ - که در این گوشه‌ی آسیا می‌شود هزاره‌ی چهارم قبل از میلاد - شهر شوش، پایتخت دولت ایلام، همان تحولات و تغییراتی را به خود دید که بعدها در ادوار تاریخی نیز آنها را متحمل شد و تجربه کرد. سرنوشت شوش در دوره‌های معینی، با آنچه در سومر می‌گذشت پیوند می‌یافت و در دوره‌های معین دیگری، تحت تأثیر رویدادهایی قرار می‌گرفت که در بلندی‌های مشرق و شمال بین‌النهرین - فلات ایران - به وقوع می‌پیوست. بعدها خواهیم دید که در شمال فلات ایران نیز همین شرایط، با شباهتی حیرت‌انگیز، پیدا شده بوده است. از این گذشته، احتمالاً ساکنان کوهستان‌های بلند مشرف بر دشت‌های رسوبی بین‌النهرین موجبات آفرینش سفالینه‌ی منقوش سومر را در هزاره‌ی چهارم قبل از میلاد فراهم آوردند. سفالینه‌ی که بعدها در ادوار تاریخی، هیچ‌گاه سومر نتوانست یا نخواست همانند آن را تولید کند. به هر حال، باید پذیرفت که نه تنها در ادوار تاریخی بلکه در روزگار پیش

از تاریخ، میان مردم بومی بین‌النهرین و اقوامی که در فلات ایران آشیانه و مأوا داشتند رابطه‌ی مستقیم و بلاواسطه وجود داشته است. زیرا می‌بینیم رویدادهایی که در روزگار پیش از تاریخ، سرنوشت اقوام زنده را رقم می‌زند در ادوار تاریخدار بعدی نیز، همچون گذشته، سرنوشت مردم را تعیین می‌کند. تمدن‌های اقوام و مردم مورد بحث، فارغ از ذات و تبار آنان، یقیناً اساس واحدی داشته است. شاید پاره‌یی از تفاوت‌ها را بتوان ناشی از خصایص قومی دانست؛ اما بی‌تردید، همگونی‌ها و مبادله‌ی فرهنگی، به‌خصوص در سطوح برتر جامعه، اعتنای چندانی به حصارهای نژادی و دیوارهای قومی نداشته است.

این استنباط‌ها و نتایج را با اطمینان خاطر می‌توان بر آسیای غربی؛ یعنی آسیای صغیر، ارمنیه، سوریه، بین‌النهرین، آشور، بابلستان و سرتاسر فلات پهناور ایران تعمیم داد. در این سرزمین‌ها، فرهنگ و تمدن تقریباً همزمان پیشرفت‌هایی زیربنایی و بنیادین می‌یابند. برای مثال، در دشت‌های رسوبی بین‌النهرین فلز یافت نمی‌شود، ولی نواحی شمال غربی به‌گونه‌یی غیرمتعارف از نظر معادن و فلزات غنی است؛ پس مردم ساکن سرزمین‌های مشرق آناتولی و ارمنیه به سودمندی و خواص فلزات پی می‌برند و به تولید و مصرف آن می‌پردازند. بی‌تردید در آن روزگار، همین مردم کوه‌نشین که تمدنی پیشرفته داشتند ساکنان بین‌النهرین را با این اکتشافات آشنا ساختند. در دوره‌ی طولانی دستیابی به آلیاژهای مس، از جمله مفرغ، نیز چنین وضعیتی پیش آمد. اما در فاصله‌ی این دو دوره، فرهنگ و تمدن بین‌النهرین چون در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی به درجات بالاتری از رشد و تکامل دست یافت، تواناتر و قدرتمندتر شد و بر فرهنگ و تمدن کوه‌نشینان برتری و تسلط پیدا کرد. این برتری نه تنها آنان را به بهره‌برداری بلادرنگ از امتیازات جدیدشان واداشت، بلکه لزوم چنین بهره‌برداری خود عامل بسیار بااهمیتی در تاریخ سیاسی آن روزگار شد. این‌گونه ملاحظات و نتیجه‌گیری‌ها در مورد دیگر ابتکارها و نوآوری‌ها، مانند به‌کارگیری نیروی حیواناتی از قبیل الاغ و اسب برای مقاصد نظامی، یا استفاده از وسایلی چون گردونه‌ی جنگی و ارابه برای حمل و نقل و مسافرت، یا پیشرفت‌هایی در زمینه‌ی آبیاری و کشاورزی نیز صادق است. برای مثال، در سپاهیگری هرگونه ابتکار یا پیشرفت در زمینه‌ی جنگ‌افزارهای تعرضی، خود انگیزه‌ی پیدایش اسلحه‌ی دفاعی می‌شود. آن کس که مورد حمله قرار می‌گیرد به ناچار جنگ‌افزار مهاجم بیگانه را اقتباس می‌کند، به‌ویژه اگر جنگ‌افزار مهاجم از اسلحه‌ی مدافعان بومی قابلیت و کفایت بیش‌تری داشته باشد. هر چند در تحولات مهمی که بر اثر این‌گونه نوآوری‌ها پیدا می‌شوند مراحل پیشرفت تمدن‌ها احتمالاً بر یکدیگر منطبق نیستند، اما به‌طور کلی بایستی فرض را بر این گذاشت که مراحل گوناگون تحول فرهنگ‌ها و تمدن‌های آسیای غربی، در همه جا عملاً همزمان رخ داده است.

در این گستره‌ی پهناور زمانی و مکانی، می‌توان فرهنگ‌های مختلف را از یکدیگر تمیز داد و با هم مقایسه کرد؛ اما هنوز نمی‌توان به این پرسش پاسخ درست و قانع‌کننده‌یی داد که کدام قوم یا مردم این



فرهنگ‌ها را خلق و ابداع کرده است. اینک معقول‌تر آن است که از طرح این‌گونه پرسش‌ها پرهیز کنیم تا در دوره‌های بعدی با اطمینان بیش‌تری به این‌گونه مسائل مربوط به مردم‌شناسی بپردازیم. در عرصه‌ی روزگار پیش از تاریخ اروپا، هنگامی به مسائل مردم‌شناسی توجه شد که به مقادیر معتناهی آثار باستان‌شناسی دست یافته بودند. گذشته از این، آگاهی‌های بسیاری نیز درباره‌ی اقوام ساکن شمال اروپا از آثار یونانی و رومی فراهم آمده بود. اگر بخواهیم از همین آغاز اکتشافات درباره‌ی روزگار پیش از تاریخ آسیای غربی، به تقلید از اروپا، مسائل مردم‌شناسی را نیز وارد حوزه‌ی تحقیقات خود کنیم احتمالاً به انحراف کشیده خواهیم شد. تا چندی پیش، این نظریه پذیرفتنی می‌نمود که دو تمدن مختلف، یکی در سومر و دیگری در ایلام، تقریباً همزمان پا به عرصه‌ی وجود گذاردند - البته این واقعیت که این دو سرزمین فقط صد کیلومتری از یکدیگر فاصله داشتند و هیچ‌گونه مانع و مرز طبیعی نیز بین آنها نبود خود، ایرادی جدی بر این نظریه بود. تأیید تفاوت‌های بارز میان تمدن ایلام و شوش از یک‌سو و فرهنگ سومری از سوی دیگر، این عقیده را در من ایجاد کرد که تمامی تمایزات تمدن ایلامی ناشی از این واقعیت جغرافیایی و طبیعی بود که ایلام به فلات ایران نزدیک‌تر بود. سرگرم سبک و سنگین کردن این‌گونه نکات بودم که سر جان مارشال<sup>۱</sup> در ناحیه‌ی سند، واقع در غرب و شمال غربی هند، اکتشافات حیرت‌انگیزی درباره‌ی تمدنی بسیار کهن و آشنا با مس و مفرغ انجام داد. همزمان، اندرسن<sup>۲</sup> نیز در ایالت هونان<sup>۳</sup> چین برای نخستین بار آثار تمدن عصر حجر را پیدا کرد.<sup>(۴)</sup> از چین و هندوستان سفالینه‌های نقاشی‌شده‌ی هنرمندانه و بسیار زیبایی به دست آمد. بنابراین، کاوش باستان‌شناسی در فلات ایران - که تا آن زمان هیچ عنایتی به آن نشده بود - جنبه‌ی فوریت پیدا کرد. اگر به ایران به مثابه سرچشمه و منشأ کهن‌ترین تمدن ایلام بنگریم، شاید بتوانیم رویدادهای غرب آسیا را با آنچه در جنوب و مشرق آسیا رخ داده است پیوند دهیم. فلات ایران، به سبب موقعیت جغرافیایی طبیعی خود، نقطه‌ی اتصال تمام تحولات و تغییراتی است که قاره‌ی پهناور آسیا به خود دیده است یا خواهد دید. در نتیجه، مسئله‌ی ما به طور کلی، به جای آنکه از دیدگاه محدود ذوق اروپایی مطالعه شود، از دیدگاه گسترده‌ی روابط آسیایی - اروپایی بررسی خواهد شد. هر چند هنوز در مراحل اولیه‌ی جست‌وجو هستیم، اما از هم‌اکنون، خطوط کلی این روابط بین‌قاره‌یی آشکار شده است و احتمالاً در آینده‌ی نه چندان دور، صورت حقایقی پذیرفتنی به خود خواهد گرفت. در بحث تاریخ تمدن و فرهنگ، مسئله‌ی یکپارچگی آسیا که در عرصه‌ی تاریخ سیاسی به‌ندرت محقق گردیده، عامل واقعی و عینی تحصیل‌شده‌ی است. [حتی می‌توان گفت که اگر به چشم بصیرت نگریسته شود] خود اروپا نیز رفته‌رفته به صورت یکی از شبه‌قاره‌های آسیا درمی‌آید. معنای این سخن آن است که چون می‌خواهیم به مسائل و مشکلات روزگارهای پیش از تاریخ بپردازیم، باید سرتاسر تاریخ‌گذاری اروپا را با مراحل گوناگون تحول و تغییرات قاره‌ی آسیا هماهنگ

1. Sir John Marshall

2. J.G. Andersson

3. Honan

و هم‌نوا سازیم. درست است که تاریخ‌گذاری نسبی رویدادهای اروپا از هر جای دیگر متناسب‌تر و باقوام‌تر است، اما تاریخ‌گذاری مطلق آن تنها تا اوایل هزاره‌ی اول پیش از میلاد مورد اطمینان می‌باشد. اگر یکی دو تخمین را که درباره‌ی طول عمر فرهنگ‌ها و تمدن‌های اروپایی زده‌اند کنار بگذاریم، تاریخ‌گذاری دوره‌های کهن‌تر تمدن و فرهنگ‌های اروپایی بر معدودی از هم‌زمانی‌های حاصل از مقایسه‌ی اشیایی متکی است که اصل یا بدل آنها از مصر - از طریق مدیترانه - آورده شده‌اند. سستی و ضعف پایه‌های تاریخ‌گذاری مطلق اروپا به هنگام مرور نوشته‌ی کارل شوخ‌هارت<sup>۱</sup> درباره‌ی تاریخ‌گذاری تروای<sup>۲</sup> یک و تروای دو آشکار می‌شود. (۵) آسیای صغیر و ارمنیه و ایران با سومر همان‌گونه رابطه‌ی را داشته‌اند که اروپا با حوزه‌ی مدیترانه داشته است. اما تاریخ سومر در حدود ۳۰۰۰ ق م آغاز می‌شود و روزگار پیش از تاریخ مشرق‌زمین دست‌کم تمام هزاره‌ی چهارم پیش از میلاد را دربر می‌گیرد. بر این اساس، شاید بتوان برای دوره‌های بسیار کهن آسیای غربی تاریخ‌هایی مطلق به دست آورد. دوره‌هایی چندان کهن که در اروپای شمالی و حتی حوزه‌ی مدیترانه هیچ‌گاه نور تاریخ بر آنها نمی‌تابد. اگر بتوانیم ثابت کنیم میان آثار قابل تاریخ‌گذاری که از آسیای صغیر، ارمنیه و ایران به دست آمده است و اشیای پیداشده در اروپا قرابت و همانندی وجود دارد، آن‌گاه شواهد نوینی برای روزگارهای پیش از تاریخ اروپا به دست آورده‌ایم. بدیهی است برای فاصله‌های تاریخی چنان دور دست لزومی ندارد که ادوار مختلف، به گونه‌ی که در محدوده‌ی شرق باستان می‌بینیم، با یکدیگر دقیقاً هم‌زمان باشند.

دو گلدان کوچکی را که در لوحه‌ی ۲۰ نشان داده شده است، سال ۱۹۲۶ م در دکانی در همدان - اکباتان باستانی - یافتیم. (۶) حال و هوای روزگارهای پیش از تاریخ را داشت. صاحب دکان نمی‌دانست از کجا پیدا شده بودند. سال بعد، تصادفی منجر به کشف محل پیدایش آنها در تپه‌گیان، نزدیک نهاوند، شد. در آنجا اشیای بیش‌تری را به من عرضه کردند. تصویر یکی از این اشیای نیز در لوحه‌ی ۲۰، آمده است. اینها نخستین نمونه‌های سفالینه‌های منقوش‌اند که در خود فلات ایران پیدا شده بود؛ به استثنای گنجینه‌ی که در سال ۱۸۷۶ م، از دامغان - هکاتم‌پولیس<sup>۳</sup> - به دست آمده بود. تعدادی از اشیای این گنجینه در دربار تهران به جای ماند و بقیه توسط قاچاقچیان عتیقه‌جات، که مکان اصلی کشف آنها را امحا کرده بودند، به موزه‌های لوور، کنزینگتن و بریتانیا فروخته شد. در ۱۹۲۷، چند قطعه از اشیای این گنجینه را آقایان رابینسون به من هدیه دادند. پس از بازدید موزه‌ی احمدشاه در ۴-۱۹۲۳، در اثنای سه سال سفر در داخل ایران توانستم محل کشف این گنجینه را در تپه‌حصار، نزدیک دامغان، پیدا کنم. از این نمونه تپه‌های متعلق به روزگارهای پیش از تاریخ در ایران فراوان دیده‌ام. کهن‌ترین چینه‌ها در سومر، بدون استثنا در زیر صدها پا خاک و رسوبات نهفته‌اند؛ حال آنکه در ایران معمولاً بر روی سطح زمین یافت می‌شوند. علت این امر آشکار و در

1. Carl Schuchhardt

2. Troy

3. Hecatompylos



عین حال، از نظر تاریخی بسیار جالب است. در سومر که سرزمینی آبرفتی و شبه‌استوایی است، زندگی به شبکه‌ی وسیع آبیاری وابسته است. حتی اگر رودخانه‌ی تغییر مسیر دهد، با کندن نه‌ری قابل قایق‌رانی، فاجعه جبران می‌شود. نتیجه آنکه، مردم ندرتاً مجبور به ترک آبادی‌های کهن و باستانی می‌شوند. اما در ایران که همواره کمبود آب دارد و داشته است (در گذشته کم‌تر از امروز)، جابه‌جایی و تغییر سکنا‌ی مردم، که آثار آن در همه جا پیدا است، آشکارا با تغییرات شرایط آبرسانی بستگی دارد. آبادی‌های روزگارهای پیش از تاریخ، همپای منابع آبی، از حواشی دشت‌های نمکی به دامنه‌های کوهستانی عقب‌نشینی می‌کنند و کویر نمک و بیابان بی‌آب و علف پیوسته زمین‌های زراعتی را فرامی‌گیرد.

در ده سال گذشته، کاوش و جست‌وجو درباره‌ی روزگار پیش از تاریخ ایران پژوهشگران و بیش از همه، سر اورل اشتاین<sup>۱</sup> را سخت به خود مشغول ساخته بود. او می‌خواست ثابت کند که میان کهن‌ترین تمدن سند و تمدن سومری ارتباط وجود دارد. کاوش‌های باستان‌شناختی چندی، از جمله در تپه حصار، تپه گیان، سیلک نزدیک کاشان و لرستان آغاز شد.<sup>(۷)</sup> ایجاد هماهنگی میان این فعالیت‌ها ناممکن بود. در ۱۹۲۵، تقریباً دست خالی بودیم و حاصل این کاوش‌ها انبوهی آثار و اشیای گوناگون بود. امروز، آنچه واجب و لازم می‌نماید نظم دادن، طبقه‌بندی و مطالعه درباره‌ی اشیای به‌دست آمده است و نه ادامه‌ی کاوش و حفاریات. برای همگان، جذبه‌ی کاوش‌های باستان‌شناختی سبب می‌گردد که تأمین هزینه‌های حفاریات و کاوش باستان‌شناختی از تأمین مخارج مطالعه‌ی آثار به‌دست آمده و انتشار نتایج این مطالعات آسان‌تر باشد. همین امر دانشجویان فاقد آموزش‌ها و مهارت‌های لازم برای کاوش‌های باستان‌شناختی، ولی جویای شهرت و نام، را برمی‌انگیزد تا کاوشگر شوند و به این‌گونه حفاریات دست بزنند. حفاری یکی از روش‌های تحقیق در باستان‌شناسی و مانند آزمایش‌هایی است که در رشته‌های علوم طبیعی انجام می‌گیرد. از حفاری باستان‌شناختی شواهد و قراینی برای حل مسائل به‌دست می‌آید، مسائلی که نه تنها همپای آگاهی‌های ما تغییر می‌یابند، بلکه متکی به این آگاهی‌های گذرا هستند. حفاری باستان‌شناختی نوعی هنر است، اما رشته‌ی مستقل در باستان‌شناسی نیست. بدون آگاهی عمیق و آشنایی نزدیک با معماها و مسائل تاریخی، هیچ کاوشگری نمی‌تواند این‌گونه مسائل را حل کند و هر قدر هم حسن نیت داشته باشد، قادر به درک صحیح آنچه می‌یابد و می‌بیند نخواهد بود. هیچ مشاهده‌ی نمی‌تواند جوابگوی مسائل پیش‌رو و مسائل آینده باشد. اگر حفاری و کاوش همگام با تحقیق نباشد، کاوشگر مانند آزمایشگری خواهد بود که با دانش و دانشمند قطع رابطه کرده است. او اشیایی را بر حسب تصادف و اتفاق پیدا می‌کند، ولی آنچه اهمیت واقعی دارد از نظرش پنهان می‌ماند. همه‌ی اشیا و آثار باستانی اهمیتی برابر ندارند. ترازوی سنجش اهمیت میزان متغیر آگاهی‌ها و دانش ما است.